

فرهنگ سیاسی؛ یک بررسی مفهومی و نظری

دکتر حسین رفیع*

دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه مازندران

مجید عباسزاده مرزبالی

دانشجوی دکتری علوم سیاسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

میثم قهرمان

دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه تهران

چکیده

مفهوم فرهنگ سیاسی هرچند از مدت‌ها قبل در ادبیات سیاسی و اجتماعی غرب مورد توجه و شناسایی قرار گرفته است، اما در ادبیات سیاسی و اجتماعی ایران، با وجود تلاش‌هایی که انجام پذیرفته، چندان شناخته‌شده نیست و این در حالی است که شناخت نگرش‌های سیاسی جامعه، یکی از مسائل مهم برای برنامه‌ریزان سیاسی و اجتماعی و اندیشمندان است که دغدغه توسعه‌ی کشور را دارند. این مسئله بطور کلی انجام تحقیق پیرامون موضوع فرهنگ سیاسی را ضروری می‌سازد. هدف این مقاله، بررسی مفهوم فرهنگ سیاسی و برخی موضوعات مرتبط با آن، از جنبه‌ای نظری می‌باشد. در این پژوهش، چپستی و چگونگی روند شکل‌گیری مفهوم فرهنگ سیاسی از گذشته تا به امروز و انواع آن و نیز چگونگی ارتباط این مفهوم با مواردی چون: تحول و دگرگونی، ساختار سیاسی، و توسعه سیاسی و نیز دلایل اصلی اهمیت رهیافت فرهنگ سیاسی مورد بررسی قرار می‌گیرند. ضمناً، روش تحقیق این مقاله، توصیفی - تحلیلی می‌باشد.

کلید واژه‌ها

فرهنگ سیاسی، نظام سیاسی، جامعه‌پذیری سیاسی، دگرگونی‌پذیری، توسعه سیاسی.

بیان مسئله

مفهوم فرهنگ سیاسی هرچند از مدت‌ها قبل در ادبیات سیاسی غرب مورد توجه و شناسایی قرار گرفته است، اما در ادبیات سیاسی ایران، با وجود تلاش‌هایی که انجام پذیرفته، چندان شناخته‌شده نیست و یا این‌که در پژوهش‌های سیاسی و اجتماعی کمتر مورد توجه قرار گرفته است. بخشی از این مشکل به‌ویژگی‌های ذاتی این مفهوم بازمی‌گردد که تحصیل نتیجه آن به‌نسبت پژوهش‌های ساختاری و نهادی، بسیار مشکل و ناچیز است و بخشی دیگر از برخورد‌های آسان‌گیرانه پژوهشگران با این مفهوم ناشی می‌شود که آن را مفهومی مانوس و پژوهش در باب آن را چون تحصیل حاصل می‌دانند. به‌ر صورت، دلیل هرچه باشد، این حوزه از پژوهش در میان پژوهش‌های سیاسی و اجتماعی ایران چندان گسترده نیست. در حالی‌که شناخت نگرش‌های سیاسی جامعه، یکی از مسائل مهم برای برنامه‌ریزان سیاسی و اجتماعی و حتی اندیشمندی است که دغدغه اصلاح امور کشور [و توسعه آن] را دارند (قیصری، ۱۳۸۸: ۱۵؛ ربانی؛ شایگان فرد، ۱۳۸۹: ۱۲۴). بنابراین این مسئله، انجام تحقیق پیرامون موضوع فرهنگ سیاسی را ضروری می‌سازد.

به‌طور کلی تاریخ تأمل پیرامون مفهوم «فرهنگ سیاسی» به‌معنای نحوه اثرگذاری‌های متقابل فرهنگ و سیاست، مسئله جدیدی نیست، بلکه از زمانی که علم سیاست مورد مطالعه قرار گرفته است، در متون تخصصی این علم دیده می‌شود. به‌طوری‌که در متون سیاسی یونانی‌ها و رومی‌ها بررسی روحیات، خلیقات و طبع فرقه‌ها و ملت‌های گوناگون در کانون فهم سیاسی بوده است (سریع‌القلم، ۱۳۸۷: ۱۱). اما با این حال، پیشینه رهیافت فرهنگ سیاسی به‌معنای امروزی آن، تقریباً به دهه ۱۹۳۰ باز می‌گردد که با شکل‌گیری رهیافت «خصیصه ملی» هم‌زمان است. در این زمان رواج بررسی مطالعات در چارچوب روان‌شناسی سیاسی به این تصور انجامید که سیاست کلان هر جامعه از ویژگی‌های غالب روانی-فرهنگی اعضای آن تأثیر می‌پذیرد. بر این اساس برخی از اندیشمندان، خواهان گسترش حوزه پژوهش سیاسی شدند تا ویژگی‌های بنیادی بستر فرهنگی را نیز دربر بگیرد. چنین تصورات و تقاضاهایی به شکل‌گیری رهیافت خصیصه ملی و موجی از مطالعات معطوف به شناخت خصیصه‌های ملی انجامید (گل‌محمدی، ۱۳۸۶: ۱۳۴). منظور از خصیصه ملی، مجموعه خصوصیات، اخلاقیات و استعدادهایی است که با وجود تحولات ظاهری ثابت است و مغز، منشأ و ساختمان ملت‌ها را تشکیل می‌دهد. از این دیدگاه، خصیصه ملی در همه ادوار زندگی، آثاری بر جای می‌گذارد و به‌عبارتی، ریشه و مبنای همه احوال آن ملت است (شریف، ۱۳۸۰: ۷).

اما این موج مطالعات مربوط به خصیصه ملی به‌زودی فروکش کرد و با بی‌اعتبارشدن این رهیافت، بستر مناسب برای شکل‌گیری مرحله دیگری از تحلیل و تبیین فرهنگی سیاست فراهم شد که رهیافت «فرهنگ مدنی» نامیده می‌شود. این مرحله تقریباً از نیمه‌های دهه ۱۹۵۰ آغاز شد و تا اوایل دهه ۱۹۷۰ به‌طول انجامید (گل‌محمدی، ۱۳۸۶: ۱۳۴). رهیافت فرهنگ سیاسی به‌صورت کاملاً جدی در دهه‌ی ۱۹۵۰ و در پی انتقادات وارده بر سنت‌های رایج در مطالعات سیاسی و سیاست‌های اجتماعی، در کنار سایر رهیافت‌های تبیین و تحلیل تحولات سیاسی همچون جامعه‌شناسی سیاسی و روان‌شناسی اجتماعی پا به عرصه وجود نهاد و به‌صورت جدی به رشته علم سیاست راه یافت و نیز پس از چندین سال رکود، مجدداً در دهه‌ی ۱۹۹۰، اعتبارش را بازیافت.

فرهنگ سیاسی را در یک عبارت کلی می‌توان به‌عنوان بخشی از فرهنگ اجتماعی، مجموعه‌ای از نگرش‌ها و جهت‌گیری‌های اعضای یک جامعه نسبت به نظام سیاسی، نخبگان سیاسی و قدرت سیاسی تعریف کرد (ازغندی، ۱۳۸۵: ۷۴). فرهنگ سیاسی بطور کلی در طول حیات سیاسی و اجتماعی یک جامعه و تحت تأثیر عوامل مختلفی چون وضعیت اقلیمی و جغرافیایی، ساختار نظام سیاسی و اجتماعی، شرایط تاریخی، نظام اعتقادی، آداب و رسوم، نظام اقتصادی و...

شکل می‌گیرد و سپس در یک فرایند مستمر جامعه‌پذیری سیاسی نهادینه می‌شود و از نسلی به نسلی دیگر منتقل می‌شود (اخوان کاظمی، ۱۳۸۸ : ۲۳۰).

هدف این مقاله، بررسی مفهوم فرهنگ سیاسی و نیز چگونگی ارتباط آن با مواردی چون: دگرگونی‌پذیری، ساختارسیاسی، و توسعه سیاسی، و نیز ذکر دلایل اهمیت رهیافت فرهنگ سیاسی، از منظری نظری می‌باشد.

۱. چیستی و روند شکل‌گیری مفهوم فرهنگ سیاسی

مفهوم فرهنگ سیاسی از جمله انتزاعی‌ترین مفاهیم علوم سیاسی است و بدین خاطر، به‌دست‌دادن تعریفی اجماعی و مورد قبول عام از آن مشکل می‌باشد. بطور کلی در تعریف مفهوم فرهنگ سیاسی باید آن را به دو عنصر مؤلفه‌اش یعنی فرهنگ و سیاست تجزیه کرد و با تعریف این عناصر به تعریف فرهنگ سیاسی رسید. موضوع سیاسی در گذشته دامنه کمتری داشت و آن چه را که به اداره عمومی جامعه و حکومت مربوط می‌شد دربر می‌گرفت. اما علوم سیاسی از دهه ۱۹۶۰ با پژوهش‌های رفتارگرایان که درصدد گسترش عرصه علوم سیاسی بودند به‌تدریج موضوعات بیشتری را شامل شد تا اینکه در دهه ۱۹۹۰ موضوعاتی چون «جنسیت، نژاد و طبقه» را نیز دربر گرفت و از آن زمان موضوع سیاسی هم‌چون جنبه‌ای از کلیه روابط اجتماعی در نظر گرفته می‌شود نه صرفاً فعالیت‌هایی که در نهادهای دولت متمرکز شده است. در مباحث فرهنگی نیز بسته به نوع تلقی یا نگرش، امر سیاسی دامنه‌اش گسترده و یا محدود می‌شود. بر این اساس، گستره موضوعات سیاسی با توجه به نوع سوگیری‌های فرهنگی از سرنوشت‌باوری تا تساوی‌خواهی، سلسله‌مراتبی و فردگرایی تفاوت می‌کند (قیصری، ۱۳۸۸ : ۹۳-۹۴).

در بحث فرهنگ نیز تعاریف مختلفی که از منظرها و رهیافت‌های مختلف ارائه شده، تعیین سیاست فرهنگی را مشکل ساخته است (قیصری، ۱۳۸۸ : ۹۴). نکته اساسی در اینجا این است که رهیافت فرهنگ سیاسی به‌طور کلی با مفهوم‌سازی‌ها و بررسی‌های ناظر بر مفهوم فرهنگ پا گرفت. بنابراین، بدون شناخت فرهنگ نمی‌توان به درک درستی از فرهنگ سیاسی رسید. «برخی، سنت‌ها، باورها، معتقدات و ارزش‌ها را فرهنگی دانسته‌اند. عده‌ای اسطوره‌ها و نمادها را فرهنگی تلقی کرده‌اند. بعضی نگرش‌ها و سمت‌گیری‌های کلی نسبت به انسان، جهان و جامعه را فرهنگی تلقی کرده‌اند» (قیصری، ۱۳۸۸ : ۹۴-۹۵). تالکوت پارسونز، فرهنگ را منظمه‌های الگویی یا مراتب‌دار از نمادهایی که موضوع سمت‌گیری کنش‌ها هستند، مؤلفه‌های درونی نشده شخصیت یکایک کنش‌گران و الگوهای نهادینه نظام اجتماعی، تعریف می‌کند» (چیلکوت، ۱۳۷۸ : ۳۴۰). فرهنگ را در یک عبارت کلی می‌توان، مجموعه یا نظامی از ارزش‌ها، احساسات، نهادها، رویکردها، رسم و رسوم و عادات، تربیت، فلسفه و هنر، ابداعات و اختراعات دانست که بین یکایک افراد ملت مشترک است و به‌مثابه میراث تاریخی به نسل‌های بعدی منتقل می‌گردد (ازغندی، ۱۳۸۵ : ۷۳).

فرهنگ به‌طور کلی به اجزاء مختلفی تقسیم می‌شود؛ به‌این‌صورت که در درون فضای فرهنگ عمومی، خرده‌فرهنگ‌هایی شکل می‌گیرند که هر چند گستردگی و تأثیرگذاری فرهنگ عمومی را ندارند اما در سازندگی هویت جمعی و رفتار و کردار مردم نقش محوری دارند. از جمله محوری‌ترین آنها می‌توان به فرهنگ سیاسی اشاره کرد (ازغندی، ۱۳۸۵ : ۷۳).

به‌طور کلی همان‌طور که پیش‌تر نیز بیان شد، نخستین نشانه‌های تامل درباره فرهنگ سیاسی به فلاسفه یونان باستان تعلق دارد و دیدگاه‌های این اندیشمندان نقطه آغاز بحث و کشمکش‌های پایدار درباره فرهنگ سیاسی به‌شمار می‌آید. یونانی‌ها ویژگی‌های ذهنی متفاوتی برای آتنی‌ها، اسپارتنی‌ها و بربرها قائل بودند. سقراط از تفاوت‌های فرهنگی و بازتاب این تفاوت‌ها در فرهنگ‌ها و نظام‌های سیاسی جوامع مختلف آگاه بود و ریشه تفاوت‌های ماهوی میان دنیای یونانی و غیریونانی را در ذهنیت‌های متفاوت مردمان متعلق به این دو دنیای متفاوت جستجو می‌کند (Dalton, 2000 : 912).

برخی نشانه‌ها نیز بر آگاهی افلاطون و ارسطو از پدیده فرهنگ سیاسی و اهمیت تامل درباره آن حکایت دارد. «از لحاظ تاریخ اندیشه‌های سیاسی، ارسطو و افلاطون از جمله متفکرینی بودند که به صورت قابل ملاحظه‌ای به ایستارها و نگرش‌های افراد جامعه توجه داشتند» (قوام، ۱۳۸۹: ۱۷۰). آن‌ها به یکی از وجوه پدیده فرهنگ سیاسی یعنی «حالت ذهن» اشاره می‌کنند و بر این اعتقادند که حالات مختلف ذهن، واقعیت‌هایی هستند که پندار و کردار سیاسی افراد را به اشکال مختلف شکل می‌دهند و به همین دلیل، درک درست پدیده‌های سیاسی مستلزم توجه به این‌گونه حالات است (Etwall, 1997: 1).

متفکران اسلامی در مشرق زمین نیز مباحثی را در زمینه فرهنگ سیاسی مطرح کرده‌اند. بر این اساس، توجه به فرهنگ سیاسی در آثار فارابی و خواجه نصیرالدین طوسی مشاهده می‌شود. فارابی در تبیین آراء اهل مدینه فاضله فرهنگ را ترسیمات ذهنی و خیالی ملت‌ها که در نفوس و عقول آنها منعکس است، معرفی می‌کند. خواجه نصیرالدین طوسی ضمن تشریح لایه‌ها و ویژگی‌های مختلف فرهنگی، جوامع سیاسی متفاوت را مبتنی بر روحیات، باورها و الگوهای رفتاری متناوب قلمداد می‌کند (سرب‌القلم، ۱۳۸۷: ۲۰).

در دوران مدرن نیز نخستین اندیشمندی که به روشنی درباره فرهنگ سیاسی سخن می‌گوید، شارل دو منتسکیو است. «روح‌القوانین» وی، در حالی که متن فلسفی است، نوعی تحلیل فرهنگ سیاسی نیز به‌شمار می‌آید. در این اثر، منتسکیو ویژگی‌های فرهنگی را مقدم بر نهادهای حقوقی می‌داند و رابطه‌ای میان اقلیم، ویژگی‌های فرهنگی و نظام حقوقی و سیاسی برقرار می‌کند. به بیانی دیگر، او فرهنگ سیاسی را تابعی از شرایط اقلیمی به‌شمار می‌آورد و نهادهای حقوقی و سیاسی را نیز تابع فرهنگ سیاسی یا به اصطلاح خوی و خصلت ملی می‌داند. ژان ژاک روسو و دیوید هیوم نیز از تفاوت‌های موجود در ارزش‌ها و نگرش‌های سیاسی افراد و جوامع مختلف سخن می‌گویند. ادموند برک نیز با کاربرد اصطلاح «قالب یا الگوی آداب و رسوم»، وجود فرهنگ سیاسی را گواهی می‌کند. همچنین دو اثر ماندگار الکسی دو توکویل را می‌توان نوعی فرهنگ سیاسی پژوهی به‌شمار آورد: «دموکراسی در آمریکا»، به بررسی باورها، هنجارها و ارزش‌های مردم آمریکا می‌پردازد و «رژیم کهن و انقلاب» نیز در واقع تحلیل نگرش‌های سیاسی دهقانان، بورژوازی و اشراف فرانسه در آستانه انقلاب است (گل محمدی، ۱۳۸۶: ۱۳۳-۱۳۴). ماکس وبر نیز از اهمیت فرهنگ سیاسی آگاهی کامل داشت. از نظر وبر، نهادهای سیاسی و اقتصادی، تنها در چارچوب خودشان قابل درک‌اند. بر این اساس، ایستارها و نگرش‌های فرهنگی، خانوادگی، و مقررات منطقی نیز می‌توانند بر واقعیت‌های سیاسی و اقتصادی تأثیر به‌سزایی داشته باشند (قوام، ۱۳۸۹: ۱۷۱).

در دوران جدید، تحقیق در باب فرهنگ سیاسی در مطالعات مردم‌شناسی، در حوزه فرهنگ و به خصوص مطالعاتی که در حوزه رهیافت خصیصه ملی توسط متفکرانی هم‌چون مارگارت مید، روث بندیکت و جفری گورر صورت گرفت، ادامه یافت. این طیف از اندیشمندان در مطالعات خود بر ترکیب یک‌دست ارزش‌ها، باورها و شیوه‌های عمل به‌مثابه عناصر تشکیل‌دهنده فرهنگ یک ملت تأکید می‌کردند. اما ثابت‌انگاشتن خصوصیات، مشخصه‌ها و فرهنگ ملت‌ها از دید این رهیافت، مورد انتقاد شدید اندیشمندان و متفکران علوم اجتماعی قرار گرفت. در واقع، ثابت و غیرقابل‌تغییر شدن روح و شخصیت ملی باعث می‌شد هیچ داده تجربی و عینی نتواند آن اصل ابطال‌ناپذیر را نقض کند. به‌این‌ترتیب، تفسیر الگوهای رفتار سیاسی ملی در قالب خصیصه ملی هر چند به سرعت گسترش یافت اما به‌زودی از سوی نویسندگان، غیرعلمی و مبهم تلقی شد و به‌همان سرعت فروکش کرد (زارعی، ۱۳۸۸: ۹۰-۹۱).

در مجموع می‌توان گفت، تحت تأثیر نظریاتی که توسط فلاسفه و اندیشمندان مختلف از دوران باستان تا دوران جدید درباره فرهنگ سیاسی ارائه شده‌اند و همچنین در پی انتقاداتی که در دوران باستان تا دوران جدید بر رهیافت خصیصه ملی وارد شد، زمینه لازم برای شکل‌گیری یک چارچوب نظری مستقل تحت‌عنوان «رهیافت فرهنگ سیاسی» در کنار سایر رهیافت‌های تبیین و تحلیل مسائل و تحولات سیاسی در دهه ۱۹۵۰ فراهم شد. به‌طور کلی دانش‌واژه فرهنگ سیاسی به معنای جدیدش، نخستین بار در سال ۱۹۵۶ توسط گابریل آلموند در علم سیاست بکار برده شد. وی این اصطلاح را بر خصیصه ملی ترجیح داد، زیرا اصطلاح فرهنگ سیاسی، امکان استفاده از چارچوب‌های مفهومی رایج در انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی و روان‌شناسی را برای او فراهم می‌ساخت (زارعی، ۱۳۸۸: ۹۱). آلموند، فرهنگ سیاسی را الگوی ایستارها و سمت‌گیری‌های فردی نسبت به سیاست در میان اعضای یک نظام تعریف می‌کند. از دید وی، هر نظام سیاسی متضمن یک الگوی خاص از جهت‌گیری به‌سمت کنش‌های سیاسی است؛ این به این معنا است که در هر نظام سیاسی یک قلمرو ذهنی سازمان‌یافته در باب سیاست وجود دارد که به جامعه، ترکیب نهادها و اتکای اجتماع بر افعال فردی معنی می‌دهد (Almond, 1990: 138).

تعریف آلموند از فرهنگ سیاسی به‌تدریج مورد پذیرش سایرین قرار گرفت و از این زمان به بعد، مفهوم فرهنگ سیاسی با رهیافت رفتارگرایی که مبتنی بر ارقام و کمیت و یک نوع مدل‌سازی تجربیدی بود پیوند خورد و به‌عنوان رهیافتی جدید، سطح جدیدی از تحلیل مسائل و تحولات سیاسی را به‌وجود آورد. این رهیافت جدید، برخلاف رهیافت رایج در علوم سیاسی که به مطالعه و تحلیل نهادهای رسمی و سازوکار و عمل آنها می‌پرداخت، بیشتر به مطالعه رفتارهای غیررسمی و نگرش‌های بازیگران به‌عنوان بستر رفتارهای سیاسی آنان تأکید می‌کرد. به‌طور کلی پس از آلموند، نویسندگان و اندیشمندان نیز با توجه به سلیقه و چارچوب ذهنی خود به ارائه تعریف از فرهنگ سیاسی پرداختند و هر یک به سهم خود، ابعاد جدیدی به آن افزودند (زارعی، ۱۳۸۸: ۹۶).

لوسین پای بر این باور است که فرهنگ سیاسی، مجموعه نگرش‌ها، اعتقادات و احساساتی است که به‌روند سیاسی نظم و معنا می‌دهد و اصول و قواعد تعیین‌کننده حاکم بر رفتار و نظام سیاسی را مشخص می‌کند (پای، ۱۳۷۰: ۹-۱۰). سیدنی وربا معتقد است، فرهنگ سیاسی از نظام اعتقاد تجربی، نمادهای معنی‌دار و ارزش‌هایی که معرف کیفیت انجام اقدام سیاسی‌اند، تشکیل می‌یابد. به باور تالکوت پارسونز، فرهنگ سیاسی با سمت‌گیری نسبت به اهداف سیاسی ارتباط دارد (عالم، ۱۳۸۱: ۱۱۳). آلن بال و گای پیترز بر این نظراند که فرهنگ سیاسی از آن ایستارها، باورها، احساسات و ارزش‌های جامعه تشکیل می‌شود که به نظام سیاسی و به مسائل سیاسی مربوط‌اند. این ایستارها ممکن است آگاهانه نباشد و ممکن است به ارتباط فرد یا گروهی با نظام سیاسی مربوط باشد (بال و پیترز، ۱۳۸۴: ۷۳). استفان دی. تنسی نیز فرهنگ سیاسی را این‌گونه تعریف می‌کند: محیط ذهنی و فکری که سیاست در آن شکل می‌گیرد، تفسیر می‌شود و مورد قضاوت واقع می‌گردد؛ آگاهی، اعتقادات، ارزش‌ها و رویکردهای افراد و جوامع نسبت به حکومت و سیاست (تنسی، ۱۳۷۹: ۱۳۱).

به‌طور کلی تعاریف دیگری را نیز می‌توان برای فرهنگ سیاسی بر شمرده، اما در اینجا به همین مقدار، بسنده می‌شود. نکته مشترک در همه این تعاریف، تأکیدشان بر نگرش‌ها، عقاید، افکار و اندیشه‌های افراد نسبت به نظام سیاسی و به‌طور کلی سیاست است، که بستر و الگویی را برای گرایش‌ها، جهت‌گیری‌ها و رفتارهای سیاسی آنها فراهم می‌کنند. به‌عبارتی دیگر، فرهنگ سیاسی آن بخش از فرهنگ عمومی جامعه می‌باشد که به‌سوی سیاست و نظام سیاسی معطوف است و محتوای گرایش‌ها و رفتارهای سیاسی افراد را شکل می‌دهد (زارعی، ۱۳۸۸: ۹۷-۹۸). به‌طور کلی آگاهی افراد جامعه نسبت به نظام‌سیاسی و کارکردهایش، از طریق فرایند جامعه‌پذیری سیاسی است که شکل می‌گیرد.

جامعه‌پذیری سیاسی، سازوکاری است که از طریق آن افراد جامعه، مطالب و موضوعاتی را راجع به سیاست می‌آموزند و ارزش‌ها، هنجارها، آداب و رسوم، اعتقادات، نمادها و سنت‌ها را کسب می‌کنند و براساس فرایند مذکور ارتباطات خود را با نظام سیاسی مشخص می‌کنند. در واقع، هدف جامعه‌پذیری سیاسی یادگیری تدریجی هنجارها و ایستارها و دستوری برای رفتار سیاسی به افراد جامعه است (عالم، ۱۳۸۱: ۱۱۷-۱۱۸).

در مورد جامعه‌پذیری سیاسی به‌طور کلی باید روی دو نکته اساسی تأکید کرد: نخست اینکه جامعه‌پذیری سیاسی می‌تواند به شکل انتقال و یادگیری مستقیم صورت گیرد؛ در این حالت، اطلاعات، ارزش‌ها یا احساسات ناظر بر مسائل سیاسی به‌صراحت انتقال می‌یابد. درس تعلیمات مدنی در مدارس و نیز تلاش‌های احزاب سیاسی برای جانداختن اندیشه‌های خاص، نمونه‌هایی از این نوع جامعه‌پذیری است؛ جامعه‌پذیری غیرمستقیم نیز هنگامی رخ می‌دهد که تجربیات ما ناخواسته به دیدگاه‌های سیاسی ما شکل می‌دهد. برای مثال، مسالمت‌جو یا پرخاشگر بودن کودک در قبال والدین، معلمان، و دوستان خود احتمالاً بر موضعی که وی سال‌ها بعد برابر رهبران سیاسی و هم‌وطنانش اتخاذ می‌کند، تأثیر می‌گذارد (آلموند و دیگران، ۱۳۸۱: ۵۸).

در کل، مهم‌ترین عوامل جامعه‌پذیری سیاسی که در سراسر زندگی در شکل‌گیری شخصیت سیاسی فرد تأثیر دارند، عبارتند از: خانواده، نهادهای آموزشی، نهادهای مذهبی، گروه همسالان، حرفه، طبقه و شأن اجتماعی، رسانه‌های ارتباط جمعی، گروه‌های نفوذ، تماس مستقیم با ساختار حکومتی. خانواده، گروه همسالان و نهادهای مذهبی جزء عناصر اولیه جامعه‌پذیری و ساختار نظام سیاسی، گروه‌های نفوذ، رسانه‌های ارتباط جمعی و... جزء عناصر ثانویه جامعه‌پذیری به‌حساب می‌آیند.

به‌طور کلی فرهنگ سیاسی محصول تاریخ نظام سیاسی است که ریشه در رفتار عمومی و نیز تجربه‌های شخصی داشته و مطالعه دقیق آن، فرایند تبدیل تقاضاها و خواسته‌ها را به تصمیمات، استراتژی‌ها و سیاست‌ها نشان می‌دهد. بر این اساس، تحلیل ابعاد گوناگون فرهنگ سیاسی می‌تواند تصویری واقعی از رابطه اقتدار سیاسی و ارزش‌ها به‌دست داده و ما را قادر سازد میزان مشروعیت نظام سیاسی را مورد ارزیابی قرار دهیم. از آنجا که محیط نظام ارزشی است، فرهنگ سیاسی جهت‌گیری‌های مردم را نسبت به نهادها، ساختارها و نیز عملکردهای سیاسی مشخص می‌کند. کم‌وکیف مشارکت سیاسی، شیوه رای‌دادن، پشتیبانی یا بی‌اعتنایی نسبت به نظام سیاسی، تا حد قابل توجهی به ارزش‌ها، انگاره‌ها و نمادهای نهادینه شده‌ای بستگی دارد (قوام، ۱۳۸۲(ب): ۱۰۵)، که معمولاً در فرهنگ سیاسی جای می‌گیرند.

علاوه بر آنچه بیان شد، در بحث فرهنگ سیاسی می‌بایست به این نکات نیز توجه داشت: نخست اینکه، «این فرهنگ همانطور که بیشتر نیز بیان شد، در طول حیات سیاسی - اجتماعی یک ملت و تحت تأثیر عوامل مختلفی چون: وضعیت اقلیمی و موقعیت ژئوپلیتیک، شرایط تاریخی، نظام اعتقادی، ساختار سیاسی، اجتماعی، [و اقتصادی]، آداب و رسوم و اندیشه‌های سیاسی شکل می‌گیرد و سپس در یک فرایند مستمر و درازمدت جامعه‌پذیری سیاسی نهادینه می‌شود و از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود. دیگر اینکه، توزیع فرهنگ سیاسی در سطوح مختلف جامعه و در میان گروه‌های مختلف اجتماعی یکسان نیست، که یکی از مهم‌ترین آنها، فرهنگ سیاسی متفاوت در نزد توده‌ها و نخبگان است» (اخوان‌کازمی، ۱۳۸۸: ۲۳۰-۲۳۱). در این ارتباط، لوسین پای بیان می‌کند: در تمام نظام‌های سیاسی، حداقل دو فرهنگ سیاسی وجود دارد: یکی فرهنگ سیاسی نخبگان و دیگری فرهنگ سیاسی توده‌ها. به باور پای، فرهنگ سیاسی نخبگان، با امتیازها، احساسات و الگوهای رفتاری سر و کار دارد که در درون نظام سیاسی از طریق گردش کارویژه استخدام سیاسی به نقش‌های فعالی دست یافته و بر بروندهای نظام تأثیری مستقیم دارند؛ و فرهنگ سیاسی توده‌ها نیز از

ایستارها و سمت‌گیری‌های مردم (به‌مثابه یک کل) در قبال سیاست تشکیل می‌شود که دربردارنده شهروندان مشارکت‌کننده و اعضای مردمی ساختارهای اقتدارگرا و غیراقتدارگرا است که بروندهای نظام را تحت کنترل خود ندارند (زارعی، ۱۳۸۸: ۱۲۱).

۲. انواع فرهنگ سیاسی

آلموند و وربا در دهه ۱۹۶۰ در کار تحقیقی مشترکی تحت عنوان «فرهنگ مدنی: ایستارهای سیاسی و دموکراسی» که به مطالعه و بررسی پنج کشور انگلستان، آلمان، ایتالیا، مکزیک و آمریکا پرداختند، به این نتیجه دست یافتند که علت عمده عدم توسعه‌یافتگی سیاسی در کشورهای جهان سوم، به مسائل روانی، تاریخی و فرهنگی مربوط می‌شود (قوام، ۱۳۷۴: ۸۳). این پژوهش آلموند و وربا، بیش از هر کس دیگری در پیدایش و شکل‌گیری رهیافت و مفهوم فرهنگ سیاسی مؤثر بوده است. به طوری که می‌توان گفت، مفهوم فرهنگ سیاسی در معنا و مفهوم جدید، زاینده تلاش پژوهشگرانی چون آلموند و وربا بود. تلاش‌های این دو محقق در جهت بررسی مقایسه‌ای فرهنگ ملت و در سطح سیاسی بود. مساله آنها به‌دست‌دادن تبیینی در علل پایداری دموکراسی در برخی کشورها و ناپایداری آن در کشورهای دیگر بود. در واقع، این دو، سطح جدیدی از تحلیل را در تبیین رفتار سیاسی انسان در علوم سیاسی و اجتماعی به‌وجود آوردند. سطحی که در آن برای تحلیل رفتار به عناصری چون معتقدات، باورها، ارزش‌ها و احساسات یا همان فرهنگ سیاسی توجه می‌شد. اینان، فرهنگ سیاسی را نگرش و جهت‌گیری جامعه نسبت به سیاست و نظام سیاسی تعریف کرده‌اند (قیصری و شکوری، ۱۳۸۱: ۳۲-۳۳).

آلموند و وربا، انواع فرهنگ سیاسی را براساس دو محور مشخص می‌سازند: یکی براساس محور نوع جهت‌گیری‌های فردی نسبت به نظام سیاسی که عبارتند از: ۱- نگرش (ایستار) ادراکی ۲- نگرش (ایستار) احساسی ۳- نگرش (ایستار) ارزشی. دوم براساس محور موضوع جهت‌گیری‌ها که عبارتند از: ۱- اشخاص حاکم ۲- سیاست‌های حکومتی ۳- ساختارهای حکومتی.

۱- نگرش ادراکی: به دانسته‌ها و باورهای مردم از نظام سیاسی مربوط است و شناخت آنها را از مقررات، نقش‌ها، نهادها و داده‌ها نشان می‌دهد. فردی که در چارچوب این کیفیت فرهنگی قرار می‌گیرد، نظام سیاسی را بر مبنای نتایج عینی و ملموس حاصل از عملکرد نظام ارزیابی می‌کند. میزان موفقیت نظام در بر آوردن نیازها و حل مشکلات، معیار ارزیابی می‌باشد.

۲- نگرش احساسی: به احساس مردم نسبت به نظام سیاسی، مقررات، نقش‌ها و داده‌های نظام ارتباط می‌یابد. دوستی و نفرت نسبت به نظام حاکی از نگرش احساسی است که مانع ارزیابی دقیق روند واقعی جریان‌ات می‌شود. فرد بدون توجه به نتایج عملی، آینه منعکس‌کننده احساسات القاشده به خود است.

۳- نگرش ارزشی، در ارزش‌یابی اهداف سیاسی ریشه دارد و از معیارهای ارزشی، شناختی و احساسی تشکیل می‌گردد. ممکن است داوری فرد نسبت به نظام سیاسی ناشی از ارزش‌های اخلاقی، مذهبی یا سنتی جامعه باشد (عباسیان، ۱۳۸۷: ۴۳-۴۴).

در مجموع نگرش ادراکی براساس دانش و شناخت بی‌طرفانه نسبت به قواعد و کارکرد و مقتضیات نظام سیاسی استوار هستند و در نتیجه غیرشخصی هستند. نگرش‌های احساسی شخصی هستند و براساس نفع‌طلبی نسبت به نظام و یا سیاست‌ها و کارکردهای آن قرار دارند. فرهنگ سیاسی مبتنی بر نگرش احساسی سطحی و ناپایدار است و از این رو اساس استواری برای تامین مشروعیت و در نتیجه توسعه سیاسی نیست. نگرش ارزشی اگر چه غیرشخصی است و

براساس ارزش‌های ثابتی استوار است، اما مقتضیات و مصالح نظام سیاسی را در نظر نمی‌گیرد و از این‌رو فرهنگ سیاسی استوار بر نگرش ارزشی هم‌چندان قابل‌اعتماد نیست (شریف، ۱۳۸۱: ۱۲).

همچنین در مورد موضوع جهت‌گیری‌ها، آنچه قابل‌ذکر است این‌که هرچه نگرش نسبت به موضوعات سیاسی، ادراکی‌تر و کلی‌تر باشد، بیشتر به حال دموکراسی و توسعه سیاسی مساعد است و فرهنگ سیاسی محکم‌تری از لحاظ توسعه سیاسی ایجاد می‌شود.

در اینجا براساس انواع سه‌گانه نگرش‌ها یا ایستارها و جهت‌گیری‌های سه‌گانه مطرح‌شده توسط آلموند و وربا، می‌توان ویژگی‌های هر کدام از سه نوع فرهنگ بالا در ارتباط با مراجع مورد بحث را به‌صورت نمودار زیر ترسیم کرد:

ایستار ادراکی	پذیرش ساختار مدرن (۷)	وظیفه دولت: رفاه عمومی (۴)	در جوامع مدرن) قضاوت عقلانی (۱)
ایستار ارزشی	تطابق ساخت سیاسی با ارزش‌ها (۸)	وظیفه دولت: پای‌بندی به ارزش‌ها (۵)	در جوامع در حال گذار) قضاوت‌ها مطابق با ارزش‌های فردی (۲)
ایستار احساسی	توجه به اصول مدرن به‌صورت احساسی (۹)	وظیفه دولت: توجه به عواطف و احساسات (۶)	در جوامع پاتریمونیا) قضاوت احساسی (۳)

فرهنگ سیاسی که از هر کدام از این ایستارها منبعث است، دقیقاً بر همان مبنا به‌صورت فرهنگ‌های احساسی، ارزشی و ادراکی با ویژگی‌های خاص هر کدام تبلور می‌یابد. در خانه شماره (۱) قضاوت کلی راجع به چگونگی پرسنل حکومتی قضاوتی ادراکی و مبتنی بر عقل سلیم است. در خانه شماره (۲) قضاوت راجع به رهبران مبتنی بر آن است که آیا با اصول ارزشی خاص انطباق دارند یا خیر، چنین قضاوتی در جوامع در حال گذار از سنتی به مدرن یا جوامع سنتی با رژیم‌های نوساز وجود دارد. در خانه شماره (۳) نوع عالی فرهنگ سیاسی حاکم بر آن کاریزمایی است و نوع پست آن پاتریمونیا است. در نوع عالی به رهبران به‌عنوان افرادی خارق‌العاده می‌نگرند، اما در نوع پست آن به رهبر به‌عنوان پدر جامعه نگریسته می‌شود؛ در مورد بعد دوم یعنی ایستار مردم نسبت به سیاست‌های حکومتی نیز فرهنگ سیاسی معتکف به این است که وظیفه دولت چیست؟ در خانه شماره (۴) وظیفه دولت مدرن رفاه عمومی قلمداد می‌شود. بخش عمده فرهنگ مدنی مشارکتی چنین است. فرد می‌بیند که دولت چقدر منافعش را تامین می‌کند و لذا با مشاهده کارکردهای عینی قضاوت ادراکی می‌کند. در خانه شماره (۵) وظیفه دولت پایبندی به ایدئولوژی و ارزش‌هاست، تحولات نظام ایدئولوژیک روسیه در این حیثه بررسی می‌شود. در خانه شماره (۶) که عمده‌تاً مربوط به جوامع عقب‌افتاده است، سیاست‌های دولتی براساس نگرش‌های تحریک‌شده احساسی-عاطفی مورد قضاوت قرار می‌گیرد؛ در مورد بعد سوم، یعنی کل ساختار سیاسی، در خانه شماره (۷) جامعه مدرن را می‌پذیرد و مفهوم آن را نیز درک می‌کند. در خانه شماره (۸) اگر ساختار سیاسی مطابق با ارزش‌های فردی باشد، مقبولیت دارد و بالاخره در خانه شماره (۹) نوعی مدرن‌جمله‌دادن ظاهری است، به‌عنوان نمونه، اصل جمهوری به‌عنوان یک ملاک اساسی ادراک نمی‌شود، بلکه نظام پارلمانی به‌صورت کاغذی مطرح است. یعنی فرهنگ سیاسی که پارلمانتاریسم را می‌پذیرد، اما قادر به ادراک و تفهیم درست آن نیستند (احمدوند، ۱۳۷۴: ۵۱-۵۲).

آلموند و وربا با به‌کاربردن سه نوع نگرش (ایستار) پیش‌گفته، در چهار جنبه از زندگی سیاسی به انواع فرهنگ سیاسی دست می‌یابند. این چهار جنبه عبارتند از: ۱- نظام به‌عنوان یک کل یا رژیم سیاسی ۲- دروان دادها ۳- برون‌دادها ۴- خود

یا بازیگر سیاسی. با توجه به این چهار جنبه است که آلموند و وربا گونه‌شناسی خود را از فرهنگ سیاسی ارائه می‌دهند. جدول زیر این مسئله را نشان می‌دهد (شریف، ۱۳۸۱: ۱۳):

انواع فرهنگ سیاسی	نظام، بعنوان یک کل	دروندها	بروندها	خود به‌عنوان بازیگر سیاسی
محدود (بسته)	۰	۰	۰	۰
تبعی (انفعالی)	۱	۰	۱	۰
مشارکتی (فعال)	۱	۱	۱	۱

الف) فرهنگ سیاسی محدود (بسته): مطابق جدول، هنگامی که نگرش‌های مختلف نسبت به موضوعات چهارگانه صفر باشد، فرهنگ سیاسی، محدود یا بسته خواهد بود. در این جوامع نقش‌های سیاسی تخصصی شده و منفک شده وجود ندارد. همچنین در این جوامع انتظار اینکه نظام سیاسی تغییری ایجاد کند، وجود ندارد. به‌عبارت‌دیگر، افراد هیچ انتظاری از نظام سیاسی ندارند. «در این نوع فرهنگ سیاسی، جهت‌گیری‌های افراد نسبت به اهداف سیاسی فوق‌العاده ضعیف است و مردم تصور نمی‌کنند که می‌توانند در شکل‌گیری و دگرگونی هدف‌های سیاسی مؤثر باشند. افراد نه نسبت به نهادهای سیاسی کشور و نیز مسائل و تصمیمات ملی احساس وابستگی می‌کنند و نه تصویر روشنی از نظام سیاسی در ذهن دارند. در فرهنگ مزبور با آنکه ممکن است افراد در سطوح محلی در تصمیم‌گیری‌ها دخالت داشته باشند، اما نمی‌توانند این تصمیمات و سیاست‌ها را به کل نظام سیاسی مرتبط سازند. بنابراین، در این شرایط، طرح موضوعاتی نظیر منافع، هدف‌ها، امنیت و توسعه ملی محلی از اعراب ندارد» (قوام، ۱۳۸۲ (الف): ۷۲).

ب) فرهنگ سیاسی تبعی (انفعالی): دومین نوع فرهنگ سیاسی مطابق جدول، فرهنگ سیاسی تبعی است. در اینجا در ذیل ستون‌های مربوط به نظام سیاسی به‌عنوان کل و همچنین برون‌دادهای سیستم سیاسی عدد یک دیده می‌شود، درحالی‌که ستون‌های مربوط به درون‌دادهای و بازیگر سیاسی (خود) همچنان عدد صفر را نشان می‌دهد. این به‌معنای آن است که فرد منفعل (تابع) از وجود نظام سیاسی و داده‌های آن آگاهی دارد و نسبت به آن علاقه‌مند یا از آن متنفر است، ولی به‌علت نبود نهادهای بیان و تجمع خواست‌ها و تقاضاها و یا ضعف ساختارهای نهادهای افراد نمی‌توانند از کارایی سیاسی چندانی برخوردار باشند. در این فرهنگ، نخبگان سیاسی سخنگوی خواسته‌های مردم هستند. برای اساس، در فرهنگ سیاسی تبعی، مردم خود را شرکت‌کنندگان فعال در فرایند سیاسی نمی‌پندارند و عملاً اتباع حکومت تلقی می‌شوند (قوام، ۱۳۸۲ (الف): ۷۲). این نوع فرهنگ سیاسی، در سطح پایین‌تری از فرهنگ سیاسی مشارکتی - که در ادامه تعریف و خصوصیات آن نیز خواهد آمد- و در سطح بالاتری از فرهنگ سیاسی محدود و کوته‌بینانه است. در این فرهنگ، مردم خود را شهروند به‌حساب نمی‌آورند، اما مشارکت‌شان در امور سیاسی منفعلانه است. مردم احساس تعهد اندکی نسبت به دولت دارند و از صحبت کردن در امور سیاسی احساس ناراحتی می‌کنند (قراگوزلو، ۱۳۸۷: ۳۷۵-۳۷۶). این‌گونه افراد به‌طور معمول نمی‌توانند به‌صورت گروه سازمان یابند و درک آن‌ها از صلاحیت و کارایی سیاسی در سطح بسیار پایینی است. به‌طور کلی در چنین فرهنگی که مردم خود را کاملاً تابع می‌دانند، دموکراسی به‌دشواری می‌تواند ریشه‌ای استوار یابد (عالم، ۱۳۷۴: ۱۵۲۱).

ج) فرهنگ سیاسی مشارکتی (فعال): در این فرهنگ سیاسی، افراد جامعه به‌طور نسبی در نظام سیاسی به‌عنوان یک کل (ساختارهای سیاسی و اداری)، در نهادهای (طرح خواست‌ها و تقاضاها) و داده‌ها (استراتژی‌ها، قوانین و طبقه‌بندی

اولویت‌ها) نقش دارند و نسبت به رفتار نخبگان سیاسی حساس‌اند. در کشورهای برخوردار از این فرهنگ سیاسی، شهروندان از لحاظ روانی بر این باورند که می‌توانند به نظام سیاسی کمک و مساعدت کنند و بر تصمیمات موثر واقع شوند (قوام، ۱۳۸۲(الف): ۷۳). فرهنگ سیاسی مشارکتی، برخلاف فرهنگ سیاسی محدود و تبعی، بر اراده شهروندان و اعمال کامل حقوق و تکالیف‌شان در تصمیمات سیاسی استوار است (بدیع، ۱۳۸۳: ۵۹).

در این نوع از فرهنگ سیاسی، مردم در اجتماع خود فعال‌اند و اغلب در یک یا چند سازمان، داوطلبانه و ارادی عضویت دارند، عموماً خواستار بحث و مناظره پیرامون سیاست‌ها هستند. از شرکت در انتخابات احساس غرور می‌کنند، به سیستم سیاسی خود می‌بالند. امکان اعتماددورزی به دیگران و نیز در بحث‌ها و گفتگوهای خانوادگی آموزش مشارکت به کودکان، در میان آنان بیشتر است. فرهنگ سیاسی مشارکتی برای حفظ تقویت مردم‌سالاری زمین و خاک مرغوب و ایده‌آلی است. مردم خواهان سازمان‌دهی گروه‌هایی برای اصلاح برخی امور ناعادلانه هستند، و شایستگی بسیار و کارایی و اثربخشی سیاسی فوق‌العاده‌ای از خود نشان می‌دهند. فرهنگ سیاسی مشارکتی با نظام‌های دموکراتیک، که در آن تقسیم کار بالا و نهادهای پابرجا وجود دارد، هم‌سوئی دارد (عباسیان، ۱۳۸۷: ۴۷).

به‌باور آلموند و وربا، این سه نوع فرهنگ سیاسی، صرفاً الگوهای نظری هستند و در دنیای واقعی به‌صورت ناب وجود ندارند؛ به‌همین دلیل به انواع گوناگون فرهنگ‌های سیاسی مختلط نظیر: محدود-تبعی، تبعی-مشارکتی، و محدود-مشارکتی بر می‌خوریم. در فرهنگ سیاسی محدود-تبعی، افراد از وابستگی‌های سیاسی ناب محلی و فرهنگ سیاسی محدود خارج می‌شوند و اقدام به تعمیم وفاداری به نهادهای حکومتی و تخصصی‌شده‌تر می‌کنند. در این نظام فرهنگی، افراد هنوز به‌عنوان یک نیروی سیاسی نسبتاً ضعیف ظاهر می‌شوند و احزاب سیاسی و گروه‌های ذی‌نفوذ از کارایی چندانی برای تبدیل خواست‌ها به سیاست برخوردار نیستند. نمونه این نوع فرهنگ سیاسی را باید در مراحل اولیه ایجاد نظام‌های پادشاهی جستجو کرد. در فرهنگ سیاسی تبعی-مشارکتی، افراد از لحاظ سیاسی به گروه‌های آگاه و فعال، و منفعل تقسیم می‌شوند. گروه فعال نسبت به کلیه اهداف سیاسی حساس است و می‌تواند در بسیاری از موارد رفتار نخبگان را در مورد تصمیمات و سیاست‌ها تحت‌تأثیر قرار دهد. نمونه بارز این نوع فرهنگ سیاسی را در کشورهایی چون آلمان، ایتالیا و فرانسه از قرن نوزدهم به بعد مشاهده می‌کنیم. در فرهنگ سیاسی محدود-مشارکتی، خرده‌نظام‌هایی که در قسمت نهاده شرکت دارند، دارای خصلت کاست‌گونه، قبیله‌ای و محلی هستند؛ در حالی که نهادهایی که در قسمت داده عمل می‌کنند، از توسعه نسبتاً مناسبی برخوردارند. در این فرهنگ سیاسی، افراد برای مشارکت سیاسی به شکل اجتماعات توده‌ای، ناسیونالیستی، انتخابات محلی، و... ترغیب می‌شوند. در هر صورت ممکن است سازمان‌های نهاده و داده براساس منافع محدود عمل کند و در نتیجه بر شیوه کار آنها (در مقام ارگان‌های مشارکتی ملی) خدشه وارد شود (قوام، ۱۳۸۲(الف): ۷۳-۷۴).

آلموند و وربا، همچنین مفهوم فرهنگ مدنی را برای توصیف عناصر و ارکان اصلی فرهنگ سیاسی دموکراتیک وضع کردند. فرهنگ مدنی، فرهنگی است که در آن، فرهنگ سیاسی مشارکتی از طریق جهت‌گیری‌های تبعی و محدود نسبت به مسائل سیاسی متوازن می‌شود. فرهنگ سیاسی از این دیدگاه مرکب از جهت‌گیری‌هایی نسبت به سیاست و حکومت است که متضمن میزان بالایی از آگاهی سیاسی، احساس خودکفایی و توانایی فردی، تمایل به همکاری با دیگران و تمایل به مشارکت در تصمیم‌گیری‌های عضو است. به‌طور کلی یکی از ویژگی‌های اصلی این فرهنگ آن است که شهروند احساس می‌کند توانایی لازم را برای تحت‌تأثیر قرار دادن حکومت دارد، اما غالباً ترجیح می‌دهد چنین نکند که

این خود نوعی انعطاف‌پذیری برای حکومت به‌وجود می‌آورد. در کل، فرهنگ مدنی بدین‌معنا با ثبات سیاسی و دموکراسی نسبتی معنادار می‌یابد (قوام، ۱۳۸۲(الف): ۷۴-۷۵؛ قوام، ۱۳۸۹: ۱۷۳).

۳. فرهنگ سیاسی و دگرگونی‌پذیری

به‌طور کلی در اینکه آیا فرهنگ سیاسی دچار تغییر و دگرگونی می‌شود یا نه، بحث‌ها و مشاجرات زیادی وجود دارد. برخی، دگرگونی را پاشنه آشیل فرهنگ سیاسی دانسته‌اند و برخی دیگر، آن را جزء ذاتی این فرهنگ دانسته‌اند. بعضی نیز هویت مفهومی فرهنگ سیاسی را به تغییرپذیری آن منوط دانسته‌اند. به‌طور کلی مسئله دگرگونی‌پذیری فرهنگ سیاسی تقریباً در همه نظریات به نحوی مورد بحث واقع شده و به‌جز معدودی، در اغلب آن‌ها مباحثی درباره عوامل و چگونگی ایجاد تغییر و حتی نوع آن به میان آمده است. مجموعه این نظریات عبارتند از:

- نظریاتی که تغییر را امری طبیعی و محصول شرایط ساختاری و محیط فیزیکی و اجتماعی افراد می‌دانند. همانند نظریات رهیافت‌های فرهنگی، یادگیری اجتماعی و شناختی - معرفت‌شناسانه.

- نظریاتی که تغییر را نتیجه تلاش‌های عمومی برای دگرگون‌ساختن ساختارها و رفتار سیاسی می‌دانند، لذا تغییر را امری مصنوعی و تعمدی می‌دانند. مانند نظریات رهیافت تفسیری.

- نظریاتی که به نوعی دترمینیسم علی در مورد فرهنگ معتقدند و به این معنی که ساختار و رفتار سیاسی را تحت‌تاثیر فرهنگ سیاسی می‌دانند (قیصری، ۱۳۸۸ : ۹۶-۹۸).

البته در مجموع، استدلال هواداران نظریات تغییر در فرهنگ سیاسی بر مخالفان می‌چربد (قیصری، ۱۳۸۸ : ۹۸). مقاله حاضر نیز به‌طور کلی بر این باور است که فرهنگ سیاسی دستخوش دگرگونی می‌گردد. همین واقعیت است که سیاست‌شناسان را به بحث و بررسی جهت شناخت قوانین حاکم بر این دگرگونی ترغیب کرده است. اما می‌بایست به یاد داشت که دگرگونی فرهنگ سیاسی، خود جزئی از فرایند کلی‌تر دگرگونی فرهنگی است. به‌عبارت‌دیگر، شناخت قواعد دگرگونی فرهنگی به ما کمک می‌کند تا قواعد تحول فرهنگ سیاسی را بشناسیم. اساساً مردم نسبت به رهاکردن سنت‌ها، ارزش‌ها و آداب و رسوم خود، و قبول سنت‌ها، ارزش‌ها و رسوم تازه، انعطاف‌ناپذیر و سخت‌گیرند. با این وجود، کمتر فرهنگی است که در طول تاریخ دچار دگرگونی نشده باشد. بدیهی است روش‌ها و میزان این دگرگونی متفاوت است. هر جا که عناصر جدید و مجموعه‌هایی نو در فرهنگ ظاهر شود و محتوا و ساخت فرهنگ را عوض کند، دگرگونی فرهنگی رخ می‌دهد. به‌طور کلی دگرگونی فرهنگی، به‌صورت تدریجی رخ می‌دهد. به گفته رونالد اینگلهارت، نظریه فرهنگی دلالت بر این دارد که فرهنگ نمی‌تواند یک شبه تغییر کند. می‌توان فرمانروایان و قوانین را تغییر داد، اما تغییر جنبه‌های اساسی فرهنگ سال‌ها طول می‌کشد. دگرگونی فرهنگی زمانی رخ می‌دهد که دگرگونی‌هایی به‌قدر کفایت بزرگ در محیط اقتصادی و تکنولوژیکی و یا سیاسی - اجتماعی صورت گیرد. لیکن چنین دگرگونی به آرامی و معمولاً از طریق جامعه‌پذیری نسل‌های جدید تحقق می‌یابد. این وضعیت، فرهنگ سیاسی را نیز در بر می‌گیرد (شهرام‌نیا، ۱۳۸۵: ۴۶۸).

اگرچه امکان دارد در وهله نخست، نوعی ایستایی و تداوم را در فرهنگ‌های سیاسی گوناگون ملاحظه کنیم، اما در عمل به‌ندرت می‌توان فرهنگ سیاسی را ایستا تصور کرد. در پاره‌ای از موارد تغییرات مذکور بطئی بوده و امکان دارد در دو یا چند نسل دستخوش تحول و دگرگونی شود. تحت این شرایط هنگامی که نسل‌های بعدی، ایستارها و نگرش‌های سیاسی والدین خود را با اندکی تغییر می‌پذیرند، می‌توان انتظار داشت که در فرایند جامعه‌پذیری سیاسی، چندان تفاوت و دگرگونی در فرهنگ سیاسی دیده نشود. اما زمانی که بخش عمده‌ای از یک نسل خاص، ایستارها و نگرش‌های سیاسی

متفاوتی را دارا باشند، در این صورت می‌توان تصور کرد که افراد در فرایند جامعه‌پذیری سیاسی مجدد، در ایستارها و نگرش‌های سیاسی قبلی خود تجدیدنظر به عمل آورده‌اند. برای مثال می‌توان تغییر نگرش‌ها و ایستارهای سیاسی در آلمان غربی پس از جنگ جهانی دوم را ملاحظه کرد. به‌گونه‌ای که در سال ۱۹۵۳ یعنی کمتر از یک دهه از شکست آلمان نازی، تنها نیمی از مردم این کشور، دموکراسی را بهترین شکل حکومت می‌پنداشتند. لیکن پس از ظهور نسل جدید، رفته‌رفته به حامیان دموکراسی افزوده شد، به‌گونه‌ای که در سال ۱۹۷۳ حدود ۹۰ درصد از مردم آلمان طرفدار دموکراسی بودند (قوم، ۱۳۸۹: ۱۷۷).

به‌طور کلی در اکثر نظریه‌های ارائه‌شده در مورد فرهنگ سیاسی، به جز تعداد معدودی از آنها به بحث در باب چگونگی تغییر و دگرگونی فرهنگ سیاسی پرداخته شده است. مجموعه این نظریه‌ها که در آن‌ها از چگونگی و علل تغییر و دگرگونی فرهنگی سیاسی سخن به عمل آمده است را می‌توان به دو دسته کلی تقسیم نمود: ۱. نظریه‌هایی که دگرگونی فرهنگ سیاسی را امری طبیعی و محصول شرایط ساختاری و محیط فیزیکی - اجتماعی فرد می‌دانند، و ۲. نظریه‌هایی که دگرگونی فرهنگ سیاسی را نتیجه تلاش‌های عمومی برای دگرگون کردن ساختارها و رفتارهای سیاسی دانسته و لذا تغییر فرهنگ سیاسی را امری مصنوعی و تعمدی قلمداد می‌کنند. صرف‌نظر از این دو گروه کلی، تعدادی دیگر از نظریه‌های فرهنگ سیاسی نیز وجود دارند که بر یک نوع دترمینسیم علی در مورد فرهنگ سیاسی تاکید می‌کنند که براساس آن ساختارها و رفتارهای سیاسی تحت تأثیر فرهنگ سیاسی قرار دارند. این طیف از نظریه‌ها به‌طور کلی نسبت به تغییرپذیری عناصر فرهنگ سیاسی در طول زمان بدبین هستند (زارعی، ۱۳۸۸: ۱۱۵-۱۱۶).

اساساً مسائل بی‌شماری در ایجاد تغییر و دگرگونی در فرهنگ سیاسی یک جامعه، صاحب نقش هستند که در اینجا به چند مورد از تأثیرگذارترین آن‌ها اشاره می‌شود.

برخی از صاحب‌نظران از تأثیر صنعتی‌شدن، نوسازی، و ظهور رسانه‌های ارتباطی تازه در دگرگونی فرهنگ سیاسی سخن به میان آورده‌اند. از این دیدگاه، کار در کارخانه، تحصیل و بهره‌مندی از رسانه‌های جمعی، همگی از راه‌های مهم آگاه‌شدن افراد از موضوعات و رهبران ملی، قرار گرفتن در معرض تجربیات جدید، کسب مهارت‌های فنی، آمادگی برای تغییر اجتماعی و اعتمادبه‌نفس شخصی و سیاسی است. برخی دیگر نیز تغییر در فرهنگ سیاسی را تا اندازه‌ای نتیجه تغییر در ساختار سیاسی می‌دانند. مثلاً دیدگاهی که در مورد قدرت شکل می‌گیرد، تا اندازه زیادی به‌وسیله نحوه عملکرد قدرت سیاسی تعیین می‌شود. این تأثیر از طریق کانال‌های ثانویه جامعه‌پذیری آشکار می‌شود که دستگاه قدرت سیاسی خود یکی از مهم‌ترین این مجاری است. مثلاً پیدایش فرهنگ سیاسی بی‌تفاوتی در نظامی سخت پیچیده و بوروکراتیک که در آن کسب اطلاعات دشوار باشد، طبیعی است. عده‌ای نیز به‌نقش سنت در بازسازی و نوسازی فرهنگ‌های سیاسی توجه کرده‌اند. از این میان، لوسین پای می‌گوید: مشکلات توسعه از نگاه فرهنگ سیاسی، کمتر با حذف آشکار الگوها، ارزش‌های کهنه و بیشتر با کشف موفقیت‌آمیز چگونگی مشارکت و سهم سنت‌ها در تحقق اهداف ملی - و نه میزان ممانعت از آنها - ارتباط دارد. بنابراین توسعه سیاسی موثر، مستلزم یافتن جایگاه مناسب برای بسیاری از ملاحظات سنتی در طرح نوین امور است. مطالعات پیرامون فرهنگ سیاسی انگلستان نشان داده‌اند که همین مسئله آمیختگی سنتی و نوین، در ایجاد ثبات و پایداری و سامان‌مندی توسعه این کشور نقش اساسی داشته است (شریف، ۱۳۸۱: ۱۹-۲۲).

در مجموع، دگرگونی فرهنگ سیاسی را می‌بایست هم‌چون هر دگرگونی فرهنگی دیگری، امری تدریجی دانست که معمولاً به‌آرامی و از طریق فرایند جامعه‌پذیری نسل‌های جدید تحقق می‌یابد؛ در عین حال که جامعه‌پذیری مجدد بزرگسالان نیز در آن نقش دارد (شریف، ۱۳۸۱: ۲۲).

۱. فرهنگ سیاسی و ساختار سیاسی

ساختار سیاسی مجموعه نهادها و مراکزی است که قدرت سیاسی را در دست دارند و یک کلیت واحد را به وجود می‌آورند (نقیب‌زاده، ۱۳۸۰: ۱۶۵). در واقع، منظور از ساختار سیاسی، نحوه ارتباط عناصر متشکله قدرت سیاسی و همچنین راه‌های سازمان‌یافته انجام فعالیت‌های سیاسی توسط افراد است (عیوضی، ۱۳۸۲: ۲۵).

اساساً بستر کلیه ساختارهای سیاسی، حقوقی، اقتصادی و... را فرهنگ تشکیل می‌دهد، لذا در مجموع در کلیه جوامع، روابط بین فرهنگ سیاسی و ساختار تفکیک‌ناپذیر است. به‌طور کلی ویژگی‌ها و تمایزات نظام‌های سیاسی از پشتوانه نظری فرهنگ سیاسی تغذیه می‌شود و طبیعتاً هرگونه تحول در ساخت نظام‌های سیاسی منوط به تغییر در فرهنگ سیاسی حاکم بر کشور است. در مقابل، هر نظام سیاسی نیز برای حفظ و استمرار حاکمیت خویش، نیازمند و ترویج‌کننده فرهنگ سیاسی خاصی است؛ چرا که هماهنگی میان فرهنگ سیاسی و نظام سیاسی موجب ثبات سیاسی می‌شود (عباسیان، ۱۳۸۷: ۳۶). از این‌روست که آلموند می‌گوید، فرهنگ سیاسی، همان نظام سیاسی درونی‌شده در ادراکات و ارزیابی‌های مردم می‌باشد؛ در هر نظام سیاسی یک قلمرو ذهنی سازمان‌یافته درباره سیاست وجود دارد که محصول فرایند جمعی تاریخ زندگی یک ملت است و نظام سیاسی آن را هدایت می‌کند و ساخت و معنا می‌بخشد و فرد به‌تدریج آن را درونی می‌کند.

به‌طور کلی درباره رابطه میان فرهنگ سیاسی و ساختار سیاسی، سه دیدگاه اصلی وجود دارد:

۱- دیدگاه فرهنگ‌گرا: این دیدگاه، دیدگاهی است که پدیده‌ها و تحولات اجتماعی را براساس زیربنادانستن فرهنگ جامعه تحلیل نموده و فرهنگ را بن‌مایه تمامی واکنش‌های اجتماعی از جمله سیاست تلقی می‌کند. از نظر امیل دورکیم و پارسونز، ارزش‌ها و هنجارها عناصر اصلی واقعیات محسوب می‌شوند و همچون سیمانی بخش‌های مختلف جامعه را به هم پیوند می‌دهند. در این الگو باید هنجارها و ارزش‌هایی را کشف کرد تا به پیش‌شرط‌های حکومت باثبات و موثر در کشورهای گوناگون پی برد. در مجموع این دیدگاه معتقد است که فرهنگ سیاسی، سامان‌بخش رفتار سیاسی خرد و کلان و ساختار سیاسی است. این بدین معناست که ارزش‌ها، اعتقادات، سنت‌ها و نگرش خاص انسان به هستی، نقش اساسی در نحوه رفتار سیاسی و سامان سیاسی دارد (عباسیان، ۱۳۷۸: ۳۷-۳۸).

۲- دیدگاه ساختارگرا: این دیدگاه، دیدگاهی است که فرهنگ را به‌عنوان امری تبعی در نظر می‌گیرد و ساختار سیاسی را تعیین‌کننده و عامل شکل‌گیری فرهنگ و ارزش‌های مردم می‌داند. براساس این دیدگاه، اساساً «تکوین و تداوم فرهنگ سیاسی، تنها حال درونی‌شدن فرهنگ هنجاری از طریق مجاری جامعه‌پذیری اولیه نیست» (بشیریه، ۱۳۸۴: ۱۶۱)، بلکه ساختار سیاسی نقش مجرای مهم جامعه‌پذیری ثانویه در شکل‌گیری و تداوم نوع خاصی از فرهنگ سیاسی را دارد. سیدنی وریا از جمله اندیشمندانی است که دیدگاهی ساختاری دارد. وی می‌گوید، «اگرچه فرهنگ سیاسی هر جامعه‌ای، یک وجه بسیار مهم از نظام سیاسی است و توجه به مباحث مربوط به فرهنگ سیاسی ملل فراتر از ساخت‌های سیاسی، به باورهایی معطوف می‌شود که بر طرق عمل مردم در این نهادهای سیاسی تأثیر می‌گذارد، بیان می‌کند که فرهنگ سیاسی یک ملت از تجربیات افراد در فرایندهای سیاسی مشتق می‌شود و یکی از شیوه‌های آگاهی از باورهای سیاسی، مشاهده شیوه‌های عمل ساخت‌های سیاسی است. این باورها از شیوه‌های عمل ساخت‌ها تأثیر پذیرفته است» (علم، ۱۳۸۷: ۹۴-۹۵). لوسین پای نیز بیان می‌کند، اگر قرار است مفهوم فرهنگ سیاسی را به نحو مفید و مؤثری به کار ببریم، باید آن را با تحلیل‌های ساختاری تکمیل کنیم (امام‌جمعه‌زاده و یاری، ۱۳۸۲: ۱۳).

۳-دیدگاه تلفیقی: این دیدگاه بین فرهنگ سیاسی و ساختار سیاسی رابطه متقابل و دوسویه قائل است. به این صورت که فرهنگ، باورها، هنجارها، ایستارها و گرایش‌های کنش‌گر سیاسی را می‌سازد. کنش‌گر سیاسی گاه ساخت را حفظ می‌کند و گاهی به تغییر آن حکم می‌کند. از سوی دیگر، ساختار سیاسی که یکی از اجزای آن فرهنگ سیاسی است، انتخاب‌های این کنش‌گر را محدود می‌کند و محدوده‌های ایجاد می‌کند که کنش‌گر باید در چارچوب آن فعالیت کند. ساختار سیاسی به‌طور کلی با بهره‌گیری از قدرت و سازوکارهای جامعه‌پذیری، نقش عمده‌ای در تقویت و تثبیت فرهنگ سیاسی دارد.

۲. فرهنگ سیاسی و توسعه سیاسی

در سالیانی که گفتمان نوسازی در مطالعات توسعه در اوج بود، در مورد رابطه فرهنگ سیاسی با مفهوم توسعه سیاسی، دیدگاه‌های گوناگونی ارائه شد. شماری از صاحب‌نظران، فرایندهای نوسازی مانند رشد اقتصادی، شهرنشینی، گسترش آموزش و پرورش، و ... را عوامل مهمی در تغییر فرهنگ سیاسی مردم و نوگرایی آن معرفی می‌کردند. همچنین طیفی از اندیشمندان بر این اعتقاد بودند که فرهنگ سیاسی به‌نوبه خود بر ساختارهای سیاسی تأثیر می‌گذارد و موجب تسهیل فرایند توسعه سیاسی می‌شود، و این برداشتی مناقشه‌انگیز بوده است. به‌طور کلی در این دیدگاه، ایجاد برخی تغییرات اساسی در فرهنگ سیاسی (به‌ویژه فرهنگ سیاسی نخبگان سیاسی)، پیش‌شرط توسعه سیاسی قلمداد می‌شد. پژوهشگرانی که مفهوم فرهنگ سیاسی را به‌منزله یک متغیر تبیین‌کننده اصلی وارد تحلیل‌های خود کردند، به این جمع‌بندی رسیدند که نظریه‌های ساختاری، بدون در نظر گرفتن عوامل نگرشی یا فرهنگی، توانایی لازم را برای توضیح چگونگی توسعه سیاسی ندارند (سیدامامی، ۱۳۸۷: ۲۷۳-۲۷۴).

مهم‌ترین کتابی که رابطه فرهنگ سیاسی و توسعه سیاسی را به‌طور نظام‌مند مورد تحلیل قرار داد، «فرهنگ سیاسی و توسعه سیاسی» (۱۹۶۱) اثر لوسین پای و سیدنی وربا بود. نویسندگان در این کتاب کوشیدند تا ملزومات فرهنگی توسعه سیاسی را در مطالعات خود درباره سیاست توضیح دهند. البته پای، در مقاله‌ای جداگانه با همین عنوان نیز این موضوع را مورد بررسی قرار داد (پای، ۱۳۷۰: ۳۵).

از توسعه سیاسی تعاریف متعددی شده است، که در این جا به چند مورد از آن‌ها اشاره می‌شود؛ پای، افزایش ظرفیت نظام سیاسی را در پاسخگویی به نیازها و خواسته‌های مردم، تنوع ساختاری، تخصصی شدن ساختارها و همچنین افزایش مشارکت سیاسی را لازمه توسعه سیاسی می‌داند (پای، ۱۳۷۰). ساموئل هانتینگتون مؤلفه‌های اصلی توسعه سیاسی را عقلانی‌سازی، یکپارچگی ملی، پیچیدگی سیاسی، انعطاف‌پذیری سیاسی، دموکراتیزه‌سازی و بسیج تحرک یا مشارکت بر می‌شمارد (Huntington, ۱۹۷۹: ۴۷). از نظر حسین بشیریه نیز توسعه سیاسی وقتی حاصل می‌شود که اولاً، گروه‌ها و نیروهای اجتماعی گوناگون بتوانند به علایق و منافع خود از نظر سیاسی سازمان بدهند، ثانیاً، در درون ساختار سیاسی، نهادهای گوناگون توسعه یافته باشند و حکومت براساس پیچیدگی و گسترش نهادهای سیاسی بتواند به تلفیق علایق و منافع گوناگون بپردازد. در نتیجه با گسترش نهادها، سیاست اساساً غیرشخصی و با ثبات می‌گردد و امکان اعمال خشونت سیاسی در وجه گوناگون آن کاهش می‌یابد، ثالثاً، در درون نهادهای سیاسی مستقر، مجال مشارکت و رقابت سیاسی مستمر وجود داشته باشد، رابعاً، مجموعه ساختارها و فرایندهای بالا از استمرار و مشروعیت گسترده‌ای برخوردار بوده و به‌صورت قانونی نهادینه شده باشند (بشیریه، ۱۳۸۳: ۵۸۲-۵۸۳).

ارتباط اساسی توسعه سیاسی با فرهنگ سیاسی بدین صورت است که توسعه سیاسی نیازمند فرهنگ سیاسی سازگار با آن است که دانشمندان علم سیاست آن را فرهنگ سیاسی مشارکتی نام می‌برند. از جمله این دانشمندان می‌توان از هانتینگتون نام برد که معتقد است «توسعه سیاسی به فرهنگ سیاسی نیاز دارد که تا حد قابل قبولی مشارکت سیاسی را

مشروع و تسهیل نماید» (علم، ۱۳۸۷: ۱۰۲). به‌طور کلی فرهنگ سیاسی مدنی با تاثیر مستقیم در کیفیت بازیگری می‌تواند به افزایش مشارکت سیاسی بیانجامد و فرد را در مقابل سیاست‌ها و تصمیمات نظام سیاسی حساس نماید (شهرام‌نیا، ۱۳۸۵: ۴۶۶-۴۶۵).

در جوامع برخوردار از فرهنگ سیاسی مشارکتی، اعضای جامعه تقریباً از آگاهی‌های سیاسی لازم برخوردارند و بر جریان سیاستگذاری عمومی تأثیر می‌گذارند. در چنین جوامعی، رابطه مردم با حکومت حالتی مشارکتی پیدا می‌کند. اصولاً در این جوامع، نهادهای مشارکت شکل گرفته و توسعه می‌یابند و عموم مردم از مجاری و نهادهای مشارکت قانونی خواسته‌های مورد نظر خویش را به اطلاع دستگاه حکومتی رسانده و آن را اعمال می‌کنند (ازغندی، ۱۳۸۳: ۹۵). در این ساختار، تحت تاثیر ساختار حکومت دموکراتیک، ارزیابی و جهت‌گیری اعضای جامعه نسبت به نظام سیاسی مثبت و عقلانی بوده و این نظام در نزد مردم از مشروعیت برخوردار خواهد بود؛ به‌طور کلی قانون‌گرایی، اعتماد سیاسی، انتقادپذیری، عدم ترس از قدرت سیاسی، تساهل و مدارا، و... از جمله مؤلفه‌های فرهنگ سیاسی مشارکتی می‌باشند. چنین فرهنگ سیاسی‌ای، آشکارا مناسب‌ترین زمینه را برای توسعه سیاسی ایجاد می‌کند.

در مقابل، در جوامع برخوردار از فرهنگ سیاسی غیرمشارکتی و انفعالی، سازوکارهای ضروری و شناخته شده مشارکت سیاسی فراهم نبوده و حکومت با نهادینه ساختن سنت‌های اقتدارگرایانه در جامعه، از برقراری و نهادینه‌شدن تأسیسات دموکراتیک جلوگیری به‌عمل می‌آورد. از این زاویه، فرهنگ سیاسی متأثر از ساخت قدرت اقتدارگرا، در قبال تلاش‌های صورت‌گرفته از جانب نیروهای پویای جامعه با شدت زیادی واکنش نشان می‌دهد و آن‌ها را تضعیف و سرکوب می‌سازد. در واقع، در چنین فرهنگی افراد جامعه به دلیل عدم‌وجود نهادها و سازکارهای بیان خواسته‌های خود، از کارایی سیاسی چندانی برخوردار نمی‌گردند و به انفعال می‌گیرند. در این ساختار، به‌دلیل پایین‌بودن سطح مشارکت سیاسی مردم و یا عدم هرگونه مشارکتی از سوی آنان، ارزیابی‌ها و جهت‌گیری‌های افراد نسبت به نظام سیاسی نمی‌تواند مثبت باشد، که این مسئله می‌تواند مشروعیت و ثبات نظام را با چالش مواجه کند. به‌طور کلی اطاعت‌پذیری، بدبینی، بی‌اعتمادی، انفعال سیاسی، قانون‌گریزی، توطئه‌باوری، چاپلوسی و... از جمله مؤلفه‌های فرهنگ سیاسی غیرمشارکتی محسوب می‌شوند. چنین فرهنگ سیاسی‌ای، هرگز نمی‌تواند مساعد به‌حال شکل‌گیری توسعه سیاسی باشد.

۳. رهیافت فرهنگ سیاسی و دلایل اهمیت آن

رهیافت فرهنگ سیاسی از زمان شکل‌گیری، همواره رهیافتی با اهمیت و دارای کارویژه‌های خاصی بوده است. از این‌رو اشاره به اهمیت‌ها و کارویژه‌های آن، ضروری می‌نماید. به‌طور کلی دلایل اصلی اهمیت رهیافت فرهنگ سیاسی را می‌توان در نکات زیر دانست:

۱- رهیافت فرهنگ سیاسی در درجه اول عبارت است از یک رهیافت و چارچوب نظری برای مطالعه در برخی مسائل سیاسی، به‌ویژه در سیاست مقایسه‌ای. این رهیافت، تحت‌تأثیر مطالعات سنتی انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی و روان‌شناسی به‌مثابه تابی از فرهنگ عمومی، در تلاش است با ترکیب رهیافت‌های روان‌شناختی، مردم‌شناختی و تاریخی، خلاء موجود بین سطح تحلیل خرد و رفتار سیاسی فرد و سطح تحلیل کلان رفتار سیاسی مبتنی بر متغیرهای مشترک جامعه را پر کند (زارعی، ۱۳۸۸: ۸۷). کسانی که مفهوم فرهنگ سیاسی را پیش کشیدند، بر این اعتقاد بودند که از آن همچون یک دستگاه مفهومی می‌توان برای بررسی یکی از صورت‌های زندگی سیاسی که همان صورت فرهنگی است، استفاده کرد.

۲- تحلیل ابعاد گوناگون فرهنگ سیاسی می‌تواند تصویری واقعی از رابطه اقتدار سیاسی و ارزش‌ها به‌دست داده و ما را قادر سازد تا میزان مشروعیت نظام سیاسی را مورد ارزیابی قرار دهیم. از آنجا که محیط نظام ارزشی است، فرهنگ سیاسی جهت‌گیری‌های مردم را نسبت به نهادها، ساختارها و نیز عملکردهای سیاسی مشخص می‌کند. کم‌وکیف مشارکت سیاسی، شیوه رأی‌دادن، پشتیبانی یا بی‌اعتنایی نسبت به نظام، تا حد قابل‌توجهی به ارزش‌ها، اعتقادات، انگاره‌ها و نمادهای نهادینه‌شده‌ای بستگی دارد که معمولاً در فرهنگ سیاسی جای می‌گیرند و این رهیافت به بررسی آن‌ها می‌پردازد (قوام، ۱۳۸۲ (ب): ۱۰۵).

۳- فرهنگ سیاسی ساختارها و معنی عرصه سیاسی را به‌همان‌روالی آشکار می‌کند که فرهنگ به‌طور کلی همبستگی و یکپارچگی زندگی اجتماعی را روشن می‌گرداند (عالم، ۱۳۸۱: ۱۱۶).

۴- فرهنگ سیاسی در رشد و توسعه نظریه جدید سیاسی، سهم عمده‌ای به‌این‌صورت‌ها داشته است: الف) فرهنگ سیاسی توجه ما را به مطالعه اجتماع یا جامعه سیاسی به‌عنوان یک واحد پویای جمعی جدا از افراد جلب می‌کند؛ این رهیافت، سیاست‌شناسان را به بررسی عوامل اجتماعی و فرهنگی که به فرهنگ سیاسی جامعه قالب وسیع‌تری می‌دهند، تشویق می‌کند (عالم، ۱۳۸۱: ۱۱۶). ب) فرهنگ سیاسی می‌تواند پیوندی میان سطوح خرد و کلان برقرار کند. در سطح کلان هنجارها و نهادهای سیاسی و اشکال گوناگون رفتاری مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد. در سطح میانی، فرهنگ سیاسی خرد و کلان دارای تعاملاتی با یکدیگرند و در سطح خرد، فعالیت‌های روزمره و عادی سیاسی بررسی می‌شود (قوام، ۱۳۸۲ (ب): ۱۱۳).

۵- مفهوم فرهنگ سیاسی می‌تواند در مطالعه روابط میان عوامل اقتصادی و اجتماعی و عمل سیاسی موثر باشد. از طریق مطالعه فرایند جامعه‌پذیری سیاسی می‌توان تأثیر آشکار ابعاد غیرسیاسی زندگی را در ایجاد و تعیین رفتار سیاسی مشاهده کرد. همچنین، در بررسی پارامترهای اجتماعی و سیاسی فرهنگ سیاسی می‌توان به تأثیر مسائل مهم تاریخی بر رابطه میان توسعه اقتصادی و وجوه و تغییرات مداوم سیاسی پی‌برد (پای، ۱۳۷۰: ۴۰).

۶- فرهنگ سیاسی - همانطور که پیش‌تر نیز بیان شد - با مطالعات مربوط به توسعه سیاسی ارتباط تنگاتنگی دارد. نظام سیاسی معین از دیگر نظام‌های سیاسی نه تنها بر پایه ساختارها، بلکه به‌واسطه فرهنگ‌های سیاسی موجود در آن تفاوت می‌یابد. دانشمندان توسعه سیاسی، معتقدند که برخی از علل و عوامل توسعه‌یافتگی سیاسی و توسعه‌نیافتگی سیاسی را می‌توان با استفاده از مطالعات مربوط به فرهنگ سیاسی توضیح داد. براین اساس، می‌توان ریشه عملکرد نظام‌های سیاسی را در فرهنگ سیاسی پیدا کرد (سیونگ‌یو، ۱۳۸۱: ۷-۸؛ عالم، ۱۳۸۱: ۱۱۶).

۷- مطالعات فرهنگ سیاسی، ما را در فهم بهتر سیاست‌ها و سرمایه‌گذاری‌های لازم بر روی عوامل اجتماعی گوناگون کمک می‌کند و این امر می‌تواند به بهترین‌وجه تغییرات موردنظر را در سیاست یک ملت ایجاد کند. بر این اساس، تحلیل فرهنگ‌های سیاسی مختلف به سیاست‌شناسان امکان می‌دهد تا با ارزیابی بهتر از میزان سرمایه‌گذاری لازم بر روی عوامل اجتماعی گوناگون بتوانند تغییرات موردنظر در سیاست یک ملت را برنامه‌ریزی کنند. در چنین دیدگاهی، تحلیل فرهنگ سیاسی مقدمه سیاست‌گذاری فرهنگی و سیاسی است (شریف، ۱۳۸۱: ۱۰-۹).

در مجموع، رهیافت فرهنگ سیاسی کمک نمود تا دانسته شود چرا جوامع سیاسی گوناگون در راستاهای متفاوت توسعه سیاسی حرکت کردند یا چرا دچار برخی موانع اجتماعی، اقتصادی و سیاسی هستند که به فروپاشی نهایی سیاسی آنها منجر می‌شود. به‌هرحال، امروزه کاملاً آشکار شده است که فرهنگ سیاسی در شکل‌گیری توسعه سیاسی کشورها نقش مهمی را داراست (عالم، ۱۳۸۱: ۱۱۷).

نتیجه‌گیری

در این مقاله مفهوم فرهنگ سیاسی و برخی موضوعات مرتبط با آن از جنبه‌ای نظری مورد بررسی قرار گرفتند. در اینجا عنوان شد که مفهوم فرهنگ سیاسی از زمانی که علم سیاست مورد مطالعه قرار گرفت (یعنی از دوران یونان باستان)، در متون تخصصی این علم دیده شده است. اما رهیافت فرهنگ سیاسی به‌طور جدی از نیمه‌های دهه‌ی ۱۹۵۰ و با فروکش کردن موج مطالعات مربوط به خصیصه ملی، و در پی انتقادات وارده بر سنت‌های رایج در مطالعات سیاسی و سیاست‌های اجتماعی پا به عرصه وجود نهاد و به رشته علوم سیاسی راه یافت. در این پژوهش، چیستی و چگونگی روند شکل‌گیری مفهوم فرهنگ سیاسی از گذشته تا به امروز و انواع آن و نیز چگونگی ارتباط این مفهوم با مواردی چون تحول و دگرگونی، ساختار سیاسی، و توسعه سیاسی مورد بررسی قرار گرفت و در پایان نیز دلایل اصلی اهمیت رهیافت فرهنگ سیاسی بیان گشت.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. آلموند، گابریل؛ ا. پاول، بینگهام و مونت، رابرت جی. (۱۳۸۱)، **چهارچوبی نظری برای بررسی سیاست تطبیقی**، ترجمه علیرضا طیب، تهران: مرکز آموزش مدیریت دولتی.
۲. احمدوند، شجاع (۱۳۷۴)، «ساختار اقتدارطلب حکومت‌های پادشاهی در ایران و عدم تشکیل فرهنگ سیاسی مشارکتی»، **فصلنامه راهبرد**، شماره ۸.
۳. ازغندی، علیرضا (۱۳۸۳)، **تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران: ۱۳۵۷-۱۳۲۰**، تهران: سمت.
۴. ازغندی، علیرضا (۱۳۸۵)، **درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران**، تهران: نشر قومس.
۵. امام‌جمعه‌زاده، سیدجواد و یاری، عبدالرضا (۱۳۸۲)، «رابطه فرهنگ سیاسی و توسعه‌نیافتگی سیاسی در ایران (۵۷-۱۳۳۲)»، **مجله دانشکده علوم اداری و اقتصاد دانشگاه اصفهان**، شماره ۲.
۶. امامی، سیدکاووس (۱۳۸۷)، «انقلاب اسلامی ایران، تحول در ارزش‌های سیاسی و کارآمدی مفهوم فرهنگ سیاسی در جامعه‌شناسی ایران»، در: جلال درخشه، **گفتارهایی درباره انقلاب اسلامی ایران**، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق^(ع).
۷. بال، آن.ر. و پیترز، ب. گای. (۱۳۸۴)، **سیاست و حکومت جدید**، ترجمه عبدالرحمن عالم، تهران: نشر قومس.
۸. بدیع، برتران (۱۳۸۳)، **توسعه سیاسی**، ترجمه احمد نقیب‌زاده تهران: نشر قومس.
۹. بشیریه، حسین (۱۳۸۳)، **عقل در سیاست**، تهران: نشر نگاه معاصر.
۱۰. بشیریه، حسین (۱۳۸۴)، **موانع توسعه سیاسی در ایران**، تهران: گام نو.
۱۱. پای، لوسین (۱۳۷۰)، «فرهنگ سیاسی و توسعه سیاسی»، ترجمه مجید محمدی، **نامه فرهنگ**، شماره ۵۵.
۱۲. تنسی، استفان. دی (۱۳۷۹)، **مبانی علم سیاست**، ترجمه حمیدرضا ملک‌محمدی، تهران: نشر دادگستر.
۱۳. چیلکوت، رونالد (۱۳۷۸)، **نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای**، ترجمه وحید بزرگی و علیرضا طیب، تهران: شرکت خدمات فرهنگی رسا.
۱۴. ربانی، علی و شایگان‌فرد، فرهاد (۱۳۸۹)، «فرهنگ سیاسی ایران و مولفه‌هایش»، **فصلنامه سیاست**، دوره ۴۰، شماره ۴.
۱۵. زارعی، آرمان (۱۳۸۸)، **تأثیر جهانی‌شدن بر فرهنگ سیاسی ایران**، تهران: انتشارات باز.
۱۶. سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۷)، **فرهنگ سیاسی ایران**، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
۱۷. سیونگیو، دال (۱۳۸۱)، **فرهنگ سیاسی و توسعه سیاسی: مطالعه تطبیقی کره جنوبی و ایران**، تهران: انتشارات خانه سبز.
۱۸. شریف، محمدرضا (۱۳۸۱)، **انقلاب آرام: درآمدی بر تحول فرهنگ سیاسی در ایران**، تهران: انتشارات روزنه.
۱۹. شهرام‌نیا، سیدامیرمسعود (۱۳۸۵)، **جهانی‌شدن و دموکراسی در ایران**، تهران: نشر نگاه معاصر.
۲۰. عالم، عبدالرحمن (۱۳۷۴)، «فهم فرهنگ سیاسی»، **فصلنامه سیاست خارجی**، شماره ۴.
۲۱. عالم، عبدالرحمن (۱۳۸۱)، **بنیادهای علم سیاست**، تهران: نشر نی.

۲۲. عباسیان، علی اکبر (۱۳۸۷)، فرهنگ سیاسی در امثال و حکم فارسی، تهران: نشر اختران.
۲۳. علم، محمدرضا (۱۳۸۷)، سهم فرهنگ سیاسی ایران در ناپایداری احزاب، تهران: انتشارات نیک فرجام.
۲۴. عیوضی، محمدرحیم (۱۳۸۲)، تئوری‌های ساخت قدرت و رژیم پهلوی دوم، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۲۵. فراگوزلو، محمد (۱۳۸۷)، فکر دموکراسی سیاسی، تهران: موسسه انتشارات نگاه.
۲۶. قوام، عبدالعلی (۱۳۷۴)، نقد نظریه‌های نوسازی و توسعه سیاسی، تهران: انتشارات دانشگاه شهیدبهبشتی.
۲۷. قوام، عبدالعلی (۱۳۸۲-الف)، سیاست‌های مقایسه‌ای، تهران: سمت.
۲۸. قوام، عبدالعلی (۱۳۸۲-ب)، چالش‌های توسعه سیاسی، تهران: نشر قومس.
۲۹. قوام، عبدالعلی (۱۳۸۹)، سیاست‌شناسی (مبانی علم سیاست)، تهران: سمت.
۳۰. قیصری، نوراله (۱۳۸۸)، نخبگان و تحول فرهنگ سیاسی در ایران دوره قاجاریه، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۳۱. قیصری، نوراله و شکوری، ابوالفضل (۱۳۸۱)، «فرهنگ سیاسی: پژوهشی در ساختار و تحولات نظری یک مفهوم»، نامه مفید، شماره ۳۲.
۳۲. گل محمدی، احمد (۱۳۸۶)، «درآمدی بر تبیین فرهنگی سیاست»، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال دوم، شماره ۱.
۳۳. نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۰)، درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی، تهران: سمت.

ب) لاتین

- Almond .G. A (۱۹۹۰). **the study of Dolitical culture in A Disciplin divided school and sects in political science** ,Newbully park .sage.
- Dahl .R. (1966) ,**political opposition western Democracies** ,New Haven Yale university press.
- Dalton .R. (2000) " ,**citizen Attitudes and political Behavior** ."comparative political studies .vol. 33 .n. 6/7.
- Etwell .R. (1997) ,**European political Cultures** .London: Routledge.
- Huntington .S. P. (1979) , "The chang to chang: modernization .Development and politics ."in Cyril E. Black .**Comparative Modernizatio** .Newyork .the free prees.
- Lewonti .R.C.(1968) , "The Concept of Evolution ." **Encyclopedia of Social Sciences** . Vol 5 .David L. Shils (ed Macmilian Company and Free press .New York).



پروفیسر شہناز گل خان
پرنسپل جامعہ اسلامیہ اسلامیہ